

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس صد و نودم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امشب، شب رغائب است؛ شبی است که آن نفحات خاصه الهیه که خدای متعال به بندگان خاص و اولیائش وعده داده است برای آنها نازل می شود. لילה الرغائب، شب لילה الرغائب غلط است، خود ليله به معنای شب است، شب رغائب یا لילה الرغائب.

رغائب به آن تحفه و هدیه بسیار گران قیمت و ارزشمند گفته می شود که به حسب ظاهر رسیدن به آن به طور عادی بسیار مستبعد است. اگر انسان به یک هدیه ای برسد، یک تحفه ای برسد، شخصی منزل انسان بیاید و یک هدیه برای انسان بیاورد، اینها چیزهای عادی است همه این کارها را می کنند و برای یکدیگر هدیه می برند، تحفه می برند. یا انسان معامله می کند در آن معامله استفاده می کند ربح می کند. این یک مسئله عادی است همه این کارها را انجام می دهند و انسان به قصد ربح و به قصد رسیدن به یک منفعت آن معامله را انجام می دهد و اگر بداند که در آن معامله منفعتی نیست طبعاً اقدام نمی کند، این یک مطلب طبیعی است. ولی یک وقتی شخصی دارد زمینی را برای ساختمانی می کند، جایی را برای عمران خراب می کند، یک مرتبه کلنگش می خورد و نگاه می کند و می بیند عجب یک حفره ای وجود دارد، می رود حفره را دقت می کند، نگاه می کند می بیند عجب! در اینجا کوزه ای است و در آن کوزه گنجی است و طلاهایی، از این چیزهایی که گاهی این طرف و آن طرف به دست می آید. به این می گویند رغیبه، یعنی یک تحفه و هدیه غیر متوقع یک تحفه ای که دیگر تا آخر عمر کافی است. می گویند فلانی دیگر بارش را بست؛ یعنی دیگر هرچه بردارد باز هم هنوز جا دارد. این به حسب ظاهر. جمع رغیبه می شود رغائب؛ یعنی تحفه های غیر متوقع، نه تحفه های عادی، نه هدیه های عادی، نه آنچه که انسان به طور روزمره و در طول ماه و سال و هفته به او می رسد، اینها هدیه است، رغیبه به آن نمی گویند.

در روایتی که از امام علیه السلام هست که می فرماید وَ أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِهَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا¹ حضرت می فرماید: نفست را عزیز بدار، منیع بدار، بلند بدار، دور بدار. نفس تو در یک مرتبه ای است که با هیچ یک از این تحفه ها و هدایای مادی قابل برای تعویض نیست، آن نفس تو، آن عزت تو. دیدید بعضی ها نسبت به مسائل عزیز هستند، منیع هستند، مناعت دارند، عزت دارند، زود بند را به آب نمی دهند، زود سفره دل را باز نمی کنند، زود گرفتاری که برای آنها پیش آمده

مطرح نمی‌کنند. خیلی در خودشان نگه می‌دارند، در خودشان مطالب را نگاه می‌دارند، مسائل را نگه می‌دارند. پیش افراد، موجه جلوه می‌دهند، خود را به کیفیتی نشان می‌دهند که گویا مشکلی وجود ندارد، مسئله‌ای وجود ندارد. خدا عالم است وقتی خدا عالم است، انسان بیاید برای خلق خدا مشکل خود را مطرح کند! گرفتاری خود را همین‌طور مطرح کند همین‌طور به رخ بکشاند. اینها افرادی هستند که مناعت ندارند، عزت نفس ندارند. در مقابل افرادی هستند که آنها دارای مناعت طبع هستند. می‌گویند فلانی طبعش بلند است، عزت دارد، برای خود ارج و قیمتی قائل است، آن ارزش خود را به این سؤال معاوضه نمی‌کند، به این درخواست معاوضه نمی‌کند.

در این زمینه روایات بسیار است، خیلی ما در این زمینه روایات داریم که اگر مؤمن می‌دانست که در سؤال کردن چه چیزی را از دست می‌دهد، هیچ‌گاه در زمان حیات و عمر خود از کسی چیزی را درخواست نمی‌کرد. به‌طوری که در روایت داریم بعضی از اصحاب رسول خدا وقتی که سوار بر مرکب بودند گاهی اوقات یک چیزی می‌افتاد و یک پیاده‌ای هم راه می‌رفت. آن می‌توانست بردارد بدهد، می‌توانست بگوید که آقا یک چیزی از کیسه افتاده، این چوب از دستم افتاده، وسیله تازیانه چیزی که با او مرکب را حرکت می‌دهم. پیاده می‌شد و می‌رفت او را تا این سؤال را نکرده باشد که این را به من بده. این عزت نفس و این مناعت طبع یک مسئله‌ای است که نه فقط در امور اجتماعی و مسائل اجتماعی بسیار بسیار تبعات و آثار سازنده و مثبت عجیبی دارد، بلکه نسبت به نفس خود انسان بسیار مسئله مهمی است. آنهایی که یک همچنین حالتی دارند هیچ‌وقت رشد نمی‌کنند، همیشه یک حالت می‌مانند، همیشه در یک حد هستند. نفس ایشان رد نمی‌شود، از مشکلات نمی‌گذرد، چون تا با یک مشکل برخورد کنند فوری مطرح می‌کنند: آقا سرمان درد گرفت، آقا پایمان درد گرفت، آقا آنجا این‌طور شد، اینجا این‌طور شد. روزگار هم که بالاخره بدون مشکل نیست. برای هیچ‌کس بدون مشکل نیست، برای همه افراد همه چیز در پرونده نوشته شده است. اگر انسان بخواهد بر این مسائل صبر کند و بازگو نکند و مطرح نکند و در خود نگه دارد همان صبر و تحمل و نگهداشتن، او را از این مرتبه به مرتبه دیگر عبور می‌دهد و رشد می‌دهد از این مرحله به مرحله دیگر.

وَ أَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ مَعْنَايَش هَمِينَ است. عزیز بدار، بزرگوار بدار، کریم بدار، با کرامت بدار نفست را که خدا به تو داده، از هر کار پست و دنی و بی‌محتوا و اعتباری و دنیوی از هر خم و راست شدن، از هر تعظیم و تجلیل کردن، از هر سلام و صلوات فرستادن، از هر کرنش و تملق کردن، از هر تواضع بیجا و بی‌مورد کردن، از هر ستایش و مدح و ثنای بیهوده و غلط کردن. نفس خود را عزیز بدار، کریم بدار، بالا بدار، اگرچه این کرنش و این تواضع و این تملق تو را به رغائب برساند نه به تحفه برساند. نه اینکه به تو یک پستی بدهد، شما را مدیر کل بکند، رئیس آن اداره کند، وزیر فلان‌جا اینها که عادی است یک روز می‌آید و یک روز می‌رود. آبی است که در جوی است و از این طرف می‌آید از آن طرف می‌رود. نه، بالاتر از این، آن عوض‌هایی

که برای تو غیرمتوقع است. یک مرتبه یک تحفه خیلی غریبی، یک هدیه غیرقابل تصویری، یک منصب و جایگاه غیرقابل قبولی، نفس خودت را عزیز بدار. دنبال این کارهای دنی و پست نرو و خود را به این متاع مفروش، مفروش به این متاع، متاع‌های دنیوی و امور روزمره. کرنش‌ها برای چه کسی؟ تواضع‌ها برای چه تملق‌ها به چه داعی، تو که از فردای خودت خبر نداری، تو که اختیار عزرائیل دست نیست کرنش برای چه می‌خواهی بکنی، تواضع برای چه می‌خواهی بکنی؟ دو ریال بیشتر گیرت بیاید خاک بر سرت کنند! خاک بر سرت کنند که آن هدیه الهی را که خدا به تو ارزانی داشته و خلعت خلیفه الهی بر آن پوشانیده، تو را خلیفه خود کرده، اشاره کنی به ماه دو نیم می‌شود، آن وقت تملق برای چه کسی می‌خواهی بکنی بیچاره؟! اشاره کنی به شمس او را نگه می‌داری، مگر عاصف برخیا خورشید را نگه نداشت؟ بشر بود دیگر، وزیر حضرت سلیمان بشر بود، یک بشر عادی، عبد صالح خدا بر اثر اطاعت، نفس او بر مثال موجودات قاهر شده بود، مثال و ملکوت موجودات را در اختیار گرفته بود. خورشید را برمی‌گرداند. حضرت سلیمان گفت نمازم دارد قضا می‌شود گفت صبر کن الان ببین، خورشید را برگرداند. حضرت سلیمان نماز خواند. نماز عصرش داشت قضا می‌شد وقتی که از لشکر داشت سان می‌دید. هان!

اینهایی که می‌گویم تعجب نکنید، اینها امور مادی است. امور مادی قابل مقایسه با این رغائبی که در این دنیا است نیست. تو از نظر مادی به جایی می‌رسی که ملک و ملکوت عالم در اختیار تو قرار می‌گیرد، آن وقت داری تملق می‌کنی بدبخت! تملق می‌کنی! ستایش می‌کنی، مدح می‌کنی، مدح کی؟ یکی که نمی‌داند پنج انگشت دارد یا شش تا! مدح چه کسی را می‌کنی؟ تملق کی را داری می‌کنی؟ برای دو روزه دنیا، برای دو روزه دنیایی که در اختیارت نیست. در اختیار تو است؟ بسم الله! بفرما از یک ساعت بعد خودت خبر داری؟ برای دو روزه دنیایی که در اختیارت نیست می‌آیی آن نفسی را که می‌تواند زمین و زمان را تغییر بدهد، آن را یک چندرغاز می‌فروشی چندرغاز به یک چندرغاز می‌فروشی!

مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه ایشان مرد بزرگی بود مرد بزرگ، بزرگ به معنای واقعی، نه آن بزرگ به آن اصطلاحی که امروزه عظیم الشأن می‌گویند عظیم الشأن عظیم الشأن شأن شأن از این عظیم الشأن- ها! نه، عظیم واقعی، آن عظیمی که خدا بندگانش را با آنها توصیف می‌کند **وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾** **القلم، ۴** ایشان می‌فرمودند که این رفقای ما بلند می‌شوند می‌آیند پیش ما، از ما گشایش زندگی می‌خواهند! آقا نمی‌دانم چرا اجناس مغازه ما یکی دو ماه است مشتری کم شده است! - بنده بودم بنده بودم، یک شب - می‌فرمودند: بلند می‌شوند از ما می‌آیند رفع گرفتاری می‌خواهند، مریض است کمرش درد می‌کند، آقا دو روز است اهل بیت ایشان کمرش درد گرفته دعا بفرمایید ایشان بلند شود! حالا بلند نشود چه می‌شود؟! تو را چه می‌شود؟ می‌خواهد بخوابد برای خودش. تو مشکل داری بیا مشکل خودت را بگو، به اهل بیت چکار داری! آقا فلان جا ما قرض آوردیم دعا بفرمایید.

بنده خودم بودم در مجلسی که دیدم یکی آمد و به ایشان گفت آقا این مأمورین - از همان افرادی که در عراق بودند - مأمورین دولت عراق آنجا می آیند برای مالیات آقا اینها می آیند از ما زیاد مالیات می گیرند دعا بفرمایید این کم شود! ایشان فرمودند چشم دعا می کنم. آنها می آمدند نگاه می کردند هیچی نمی دیدند می رفتند. خب می کند انجام می دهد. ولی این را می خواهی؟ آقای حداد را برای این می خواهی برای این؟! برای اینکه کمر زنت خوب بشود بتواند به تو برسد! برای اینکه قرضت داده شود، کمتر کار کنی؟ برای اینکه گرفتاری کم شود، برای این می خواهی؟! ایشان می فرمایند مطالبی را که ما در اختیار رفقایمان قرار می دهیم چهار هزار معجزه انبیاء به گردش نمی رسد. آن وقت بلند می شوند برای این چیزها می آیند سراغ ما! چهار هزار معجزه انبیاء!

حضرت عیسیٰ علی نبینا و آله و علیه السّلام چکار می کند؟ البته برای اهل ظاهر، ولی برای اهل معنا همین کارها را می کند، مرده زنده می کند دیگر، خاکی را برمی دارد گل درست می کند و به شکل طیر و پرنده درست می کند در او می دمد. ولی دل را چه کسی احیاء می کند؟! اینکه گل است. چه کسی می آید ارتباط بین انسان و بین خدا را برقرار می کند؟ چه کسی می آید از این افرادی که در روی زمین هستند کیفیت تخاطب بین انسان و پروردگار را در نماز ارائه می دهد و تفسیر می کند غیر از این؟! چه کسی می آید این کار را بکند؟ ما که به *ولا الضالین* و *ایاک نعبد و ایاک نعبد* داریم می پردازیم! آن که می آید و آن ارتباط بین ما و بین پروردگار را ترسیم می کند او کیست؟ آیا آن بالاتر است و کلام او بالاتر است یا گل را تبدیل به پرنده کردن، کدام بالاتر است؟ انصافاً انصاف بدهید. حالا یک گل را تبدیل به پرنده کردیم و پرواز کرد، چه شد؟ رفت دیگر حالا می رود دانه می خورد، حالا چکار کنم. ولی اگر آمد کلامی را گفت که نمازم عوض شد، فهمم عوض شد، ادراکم عوض شد، آن حرف است، تشخیص تغییر کرد، مرا از توهم درآورد. توهم ای وای ای وای که هرچه هست از این توهمات و از این تخیلات است! از این درآورد. آن وقت ما می فهمیم معنا و مفهوم کلام این بزرگان را که اینها چه می گفتند و درصدد چه بودند.

وَ أَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ؛ اگر چه تو را به رغائب برسد. فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا آنچه را که از دست دادی هیچ جایش را پر نخواهی کرد، هیچ جایش را پر نخواهی کرد. بسم الله! دنیا دنیای معامله و تجارت است، بفرمایید.

امشب شب رغائب است. رغائب از این طرف؛ یعنی امشب شب اداء کردن قرض نیست. سر و کمردرد خوب شدن نیست، امشب شب رفع گرفتاری نیست. البته داریم هرچه که دعا کردید خدا برآورده می کند. ولی اینها رغیبه نیست، اینها چیزهای عادی است. بسیار خب انسان باید اینها را هم از خدا بخواهد. خدا به حضرت موسی گفت: نمک طعمت را هم از من بخواه و این عین توحید است. انسان باید از او بخواهد، ولی تمرکز

باید روی چه باشد؟ ارتکاز باید روی چه باشد؟ توجه و اهتمام باید روی چه باشد؟ آن منظور بنده است. به چه چیز باید اهتمام داشته باشیم؟! به موانع راهمان به این باید فکر کنیم، به آنچه که می‌آید و راه و مسیر ما را می‌بندد، این بدبخت می‌کند انسان را و دنیا و آخرت را از انسان می‌گیرد. این را باید بیاییم، کمردرد چیست، دل درد چیست، روده درد چیست، این حرف‌ها چیست. آن‌ها چیزی به حساب نمی‌آید. قرض چیست. آن‌ها چیزی به حساب نمی‌آید.

آن خیالات و توهماتی که می‌آید و راه سلوک را می‌بندد به آن باید در امشب فکر کرد. آن نفحاتی که می‌آید و تعلقات را می‌برد باید به آن در امشب فکر کرد. آن جذباتی که می‌آید و عشق و علاقه انسان را به سمت پروردگار چند برابر می‌کند باید به آن فکر کرد و از خدا خواست. امشب شب رغائب است. رغائب چیست؟! قرض اداء شدن هم شد رغیبه؟! چیزی نیست آن یک چیز عادی است، یک مسئله عادی است چیز مهمی نیست. شفای از بیماری، این شد رغیبه؟! رفع گرفتاری این شد رغیبه؟! یا نه، وقتی که رسول خدا می‌فرماید لیلۃ الرغائب را باید بیایید و مواظب باشید و این همه بزرگان تأکید دارند درباره امشب، خیال نکنید مطلب به همین امشب تمام شد، نه، تا صبح ادامه دارد. فقط اعمال اعمالی که انجام دادید نیست، تا صبح این مسائل و این رغائب همین‌طور برای افرادی که دلشان بیدار است و مواظب هستند و لذا امشب را احیاء می‌گرفتند اولیاء خدا و بزرگان، و تأکید به احیاء می‌کردند مثل شب نیمه شعبان، مثل شب عید غدیر، مثل شب - های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و هفتم ماه مبارک رمضان، مثل شب مباهله و امثال ذلک. شب رغائب است؛ یعنی نعمت‌هایی که پروردگار در این یک سال می‌خواهد به بنده بدهد. از خدا چه بخواهیم؟ خدایا! توهم و تخیل را از ما در امسال بردار، این می‌شود رغیبه. از تخیل بیرون بیاییم، از قوه واهمه خارج شویم. این می‌شود رغیبه، این می‌شود آن رغائبی که جا دارد انسان روی آن سرمایه بگذارد و فکرش را بر او متمرکز کند. آن نفحاتی که ما را از تعلقات خارج کند امشب آن‌ها را نصیب ما کن تا سال بعد؛ چون تا سال بعد سال آینده است دیگر، برای یک سال از امشب این برنامه‌ریزی می‌شود و انجام می‌شود. حرکت به سوی خودت، بیرون آمدن از توهمات، بیرون آمدن نفس از آن مسائلی که پای‌بند بر او می‌گذارد و او را نگه می‌دارد. این رغیبه است.

بنده این چیزها را از خودم عرض نمی‌کنم، از بزرگان شنیدم خدمت شماعرض کنم. به تلامذه خودشان می‌گفتند اینها را بخواهید. در امشب اینها را بخواهید: خدایا فهم ما را در امسال زیاد کن این رغیبه است. یعنی چه فهم ما را زیاد کن؟ یعنی عقل ما را بالا ببر، یعنی قضاوت ما را نسبت به اشیاء، قضاوت صحیح قرار بده. نه مثل مردم، این رغیبه است. ما را از توهمات خارج کن، نفس ما را از تخیلات بیرون بیاور. آنچه که برای ما مصلحت حیاتی دارد گرچه به بهاء از دست دادن بعضی از امور دنیوی است آن را برای ما مقدر کن، آن را

برای ما مقدر کن. آخر همه که این مسائل دنیا نیست، آخر همه که پول و زن و بچه نیست، همه که اینها نیست. ما کجا داریم می‌رویم؟ کجا رفت فهم ما، کجا رفت! عقل ما کجا رفت، کجا رفت!

این مسئله، مسئله بسیار مهمی است که شب رغائب و لیلۃ الرغائب به چه مسائلی گفته می‌شود. اولیاء خدا در امشب از خدا چه می‌خواهند؟ در آخر همین اعمالی که انجام دادید در آنجا دارد که تا وقتی که سر به سجده گذاشتید آنچه که می‌خواهید از خدا بخواهید. دعا که می‌خواهید بکنید چه می‌خواهید؟ آدم چه می‌خواهد؟ اولیاء خدا واقعاً چه می‌خواهند، سر به سجده که می‌گذارند از خدا چه می‌خواهند؟ خدایا دل دردم را خوب کن، زخم معدۀ من را خوب کن، این را می‌گویند؟! چه می‌گویند؟! آنها همان را می‌گویند که زمامداران ما به ما تعلیم دادند: و ادخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمداً و آل محمد این را به ما می‌گویند. خدایا ما را داخل کن در هر خیری که محمد و آل محمد را در آن خیر داخل کردی. خدا این ائمه را، این چهارده معصوم را چه خیری به ایشان داده؟ در چه آنها را داخل کرد چه داد؟ تا حالا فکر کردیم خیری که به ائمه داده چه بوده، آیا خیری که به آنها داده این بوده که آنها بتوانند... البته این در آن است در زیر مجموعه آن است که آنها بتوانند به مسائل جزئی اطلاع پیدا کنند، نسبت به احکام اطلاع پیدا کنند، فقه آنها نسبت به مسائل بهتر شود، معلومات آنها بهتر شود، دنیای آنها چه، نه! خیر چیست؟ ورود در عالم اسماء کلی و صفات کلیه لایتناهی ذات، و سیر در جمیع آثار کلیۀ پروردگار است، این معنا معنای خیر است. حرکت به سمت واحدیت که تمام اسماء و صفات را در درون خود دارد و سیر در آن، سیر بی‌انتهاست. بالاتر از آن، اتصال ذات و ضمیر به ذات پروردگار که مافوق همه اسماء کلیه و صفات کلیه است، این آن خیر است که اولیاء و عرفای الهی به دنبال آن هستند، این است! اتصال سرّ و ذات به مبدأ وجود به مبدأ حیات و ذات پروردگار که در آنجا مقام لا اسم و لا رسم و مقام لا تعین و لا تقید و عالم بحت و اماء به او اطلاق می‌شود. این خیر است.

و اخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمداً و آل محمد¹ و ما را خارج کن از هر سوئی که پیامبر و آل او را خارج کردی، از هر سوئی. سوء چیست؟! خدا پیامبر را از چه سوئی خارج کرد؟ سوء سوء است فرق نمی‌کند. ولیکن سوئی که در آن مرتبه هست چیست؟! سوئی که در مرتبۀ ماست همان گناه نکردن و دزدی نکردن و دروغ نگفتن و تهمت نزدن و همین‌هایی که الحمدلله به آن مشغول هستیم! این سوء است. اما سوئی که برای اولیاء خدا است چیست؟! سوئی که برای پیغمبر و آل او است چیست؟! آن سوء عبارت است از اضطراب سرّ در یک لحظه و انقطاع از ذات پروردگار به عالم اسماء و صفات، نه غیر از آن، حتی از عالم ذات انصراف به اسماء و به صفات هم برای آنها سوء است. یک لحظه، یک طرفۀ العین از توجه به ذات و انغمار در

ذات، انسان به اسماء و به آثار بخواهد توجه کند بدون ملاحظه ذات. با ملاحظه فرق نمی‌کند، دیگر مقام بقاء جمع است که آن حیثیت، حیثیت کمال است و آن اشکالی ندارد، این سوء برای او است.

امشب که شب رغائب است ما از خدا چه بخواهیم؟ ما این را بخواهیم دیگر، ما از خدا این را بخواهیم که هرچه برای پیغمبر و آل او تقدیر کردی خدایا برای ما هم تقدیر کن و هرچه آنها را بازداشتی و از سر راه آنها کنار زدی و برای آنها تقدیر نفرمودی، آنها را برای ما هم نکن. برای تو که مشکل نیست، برای تو که زحمتی ندارد برای که تو اینها مسئله‌ای ندارد.

یک مطلب راجع به لیلة الرغائب است که می‌خواستم این را خدمت رفقا عرض کنم و بعد راجع به مسئله دیگری توضیح بدهم و بعد اگر فرصت بود که نمی‌دانم هست، آن وعده‌ای که دادیم راجع به دعای شریفه و زیارتی که از ناحیه حضرت آمده اللهم انی اسئلك بمعانی جميع ما يدعوك به ولالة امرک امشب یک مقداری بگوییم و تتمه برای مجلس بعد و اگر هم حالمان دیگر مقتضی نبود ان شاء الله دعا را برای جلسه بعد قرار می‌دهیم.

آن مسئله راجع به خود لیلة الرغائب است که لیلة الرغائب چه شبی است. لیلة الرغائب آنچه که در روایات است، اولین شب جمعه ماه رجب است. یک اختلافی در این مسئله است که خوب است رفقا مخصوصا اهل علم و فضلا به این مسئله توجه داشته باشند. آنچه که در روایات است این است که اولین شب جمعه ماه رجب، لیلة الرغائب است و بدنبال آن، راجع به اعمال لیلة الرغائب دارد که اگر اولین شب جمعه رجب وارد شود درحالتی که انسان پنجشنبه او را روزه بگیرد و بعد وارد شد و این کارها را انجام بدهد چه و چه می‌شود و خدا حاجات او را برآورده می‌کند. تصور برای بسیاری از افراد و بزرگان این است که لیلة الرغائب عبارت است از آن شب جمعه‌ای که خود آن جمعه اول ماه نباشد. - ظاهرا پارسال بود که اول جمعه خود اول ماه رجب بود. شاید در بعضی کشورها امسال اول ماه رجب مصادف با روز جمعه بوده، به خلاف ایران که روز شنبه بوده است - بعضی تصورشان این است که ظهور این روایت آن است که آن پنجشنبه که باید روزه گرفت آن پنجشنبه خودش داخل در ماه رجب باشد. لذا تفسیرشان از این روایات این است که اگر اولین شب جمعه بیاید که پنجشنبه آن ماه را روزه بگیرد و این انصراف پیدا می‌کند به آن پنجشنبه‌ای که خودش جزو ماه رجب است، پس بنابراین روی این حساب، این کشورهایی که روز اول ماه رجبشان جمعه است اینها برای لیلة الرغائب باید یک هفته صبر کنند که شب جمعه مجدد و آتی بیاید و پنجشنبه آن را روزه بگیرند و بعد این اعمال را انجام بدهند. یعنی پنجشنبه را در روایت به ماه زدند، پنجشنبه ماه را روزه بگیرد. این برداشت هست. ولی این طوری که به نظر می‌رسد این است که خصوص پنجشنبه در اینجا مدخلیتی ندارد که داخل در خود ماه باشد. زیرا آنچه که مدخلیت دارد به تناسب حکم موضوع، خود همین شب جمعه بودن است؛ یعنی شب جمعه برای خودش و حیثیتی که دارد دارای یک موقعیتی است که در این موقعیت این برکات می‌آید.

انسان وقتی که می‌خواهد از این برکات و از این فضا و این خصوصیت بخواهد استفاده کند، نباید یک تهیو داشته باشد؟ نباید آمادگی داشته باشد؟ آن آمادگی به چه حاصل می‌شود؟ با روزه گرفتن حاصل می‌شود؛ یعنی باید قبل از ورود در شب جمعه روزه گرفته باشد و آن فضای روزه و حالت صیام، آن روحانیت و استعداد و تهیو خاص را باید برای او به وجود بیاورد، وقتی که به وجود آورد، وارد در لیلۃ الرغائب می‌شود وارد در شب جمعه می‌شود. روایت هم ندارد که پنجشنبه آن ماه، نه! روایتی که از رسول خدا وارد شده این است: کسی که اولین شب جمعه ماه رجب بر او وارد شود درحالی که پنجشنبه آن را روزه گرفته باشد، پنجشنبه آن که به ماه نمی‌خورد به خود جمعه می‌خورد. یعنی وقتی شما که می‌خواهی وارد شب جمعه شوی، باید پنجشنبه را روزه بگیری، پنجشنبه آن، نه پنجشنبه ماه بلکه پنجشنبه‌ای که قبل از جمعه است. یعنی با تهیو باید وارد شد، با آمادگی و استعداد باید وارد شد. لذا برای افرادی که روز اول رجب روز جمعه است، لیلۃ الرغائب ایشان همان شب جمعه اول است که باید پنجشنبه را انسان روزه بگیرد و بعد شب جمعه وارد می‌شود که شب جمعه اول ماه رجب است و آثار همان لیلۃ الرغائب است. این مسئله به نظر اقرب می‌آید تا آن نظر دیگر.

علی‌کل حال از آن جایی که بزرگان هم فرمودند، آن را هم فرمودند که پنجشنبه آن داخل در ماه رجب است آن را لیلۃ الرغائب قرار بدهیم. همان‌طوری که مرحوم آقا می‌فرمودند در همان سابق - البته بنده نظر ایشان را در اواخر عمر استفسار نکردم، اینکه گفتم مربوط می‌شود به همان ایامی که ایشان در طهران بودند و در آن موقع این‌طور این روایت را تفسیر می‌کردند - که منظور از لیلۃ الرغائب اولین شب جمعه‌ای که پنجشنبه آن داخل در ماه رجب باشد، حالا خصوصیتی به نظر می‌رسید که خود پنجشنبه هم باید در ماه رجب باشد. علی‌کل حال در یک همچنین وضعیتی، خب چه اشکال دارد انسان هر دو را لیلۃ الرغائب قرار بدهد هر دو را بگیرد. هم آن را بگیرد و هم آن را بگیرد.

البته عرض می‌کنم چون بنده در اواخر نسبت به نظر ایشان چون ایشان برخی مطالبی داشتند که تغییراتی داشت نسبت به بعضی از احیان از این نظر عرض می‌کنم که راجع به این قضیه یک وقت هم بنده خودم سؤال کردم از ایشان، ایشان سکوت کردند و رد نکردند. علی‌کل حال حالا امسال که به حسب ظاهر همین پنجشنبه داخل در ماه رجب بوده و شب جمعه آخر ماه جمادی بوده و مسئله‌ای نیست. این برای سال‌های دیگر و مطالب سال‌های دیگر و اشکال از این نظر ندارد. این یک مسئله که مربوط به لیلۃ الرغائب است.

یک مطلب دیگر در جلسه قبل خدمت رفقا عرض کردیم، بعد بعضی از مطالبی پیش آمد سؤال‌هایی رفقا مطرح کردند. بعد من گفتم راجع به آنچه که عرض شد توضیح دیگری داده می‌شود که مسئله جای نقص و خلأیی نداشته باشد. عرض بنده این بود که در ماه رجب بزرگان توصیه داشتند بر اینکه انسان خوب است که در ماه رجب و یا قبل از ماه رجب آن سفارش‌هایی را که اولیاء خدا داشتند انجام بدهد: به دیدن مرضی برود، صله رحم کند و زیارتش را بیشتر کند، مراقبه را بیشتر کند، اگر بین او و بین رفیقش و شخص دیگری

اگر نقاری هست برود و آن نقار را برطرف کند. این بسیار مهم است و تأثیر دارد در وضعیت او و در حال او، در کیفیت فیوضاتی که در این سه اشهر متوالی، رجب و شعبان و رمضان حاصل می‌شود، این برای او خیلی مهم است. البته در ضمن مطالب، بنده عرض کردم که مهم‌ترین قضیه در این ماه و مسئله، مسئله رفع خیال است. این یک مطلبی است که مطلب روشن است. اصلاً به‌طور کلی معنای مراقبه همین است. معنای مراقبه این است که انسان خیالش را نسبت به مسائل تصحیح کند. توهمات را از بین ببرد و سعی کند که روی مطالب بیشتر فکر کند، روی مسائل بیشتر فکر کند.

همین دیشب بنده با یکی از همین رفقا و دوستان بودم، یک قضیه از شخصی نقل کرد. بنده نمی‌شناسم او را، فقط یک اسمی شنیدم که یک همچنین کاری انجام داده و به این کیفیت و اینها و به حسب ظاهر انسان ناراحت می‌شود متأثر می‌شود. چرا باید یک همچنین قضیه اتفاق بیفتد، چرا باید شخصی نسبت به او یک همچنین کاری کند. اما همین که خواست نفس من تحت این تأثیر قرار بگیرد و متأثر شود. چون وقتی که متأثر می‌شود نسبت به فرد دیگر این سوء ظن پیدا می‌کند، مسئله یک طرفه که نیست. مثلاً یک شخصی بیاید پیش شما بگوید فلان کس مورد ظلم قرار گرفته است. چه کسی به او ظلم کرده؟ فلان کس. شما می‌گویید: ای داد بیداد! عجب! پس چرا این‌طور شد؟ در اینجا دو مسئله حاصل شده برای شما: مسئله اول احساس دلسوزی و ترحم نسبت به یک فرد، درحالتی که شاید جای ترحم نداشته. شما بیخود ترحم کردی. اصلاً شاید این ظالم بوده است. حالا آمده دیدید بعضی‌ها می‌آیند دو قطره اشکی می‌ریزند و آدم می‌گوید کار دیگر تمام است. پس یکی احساس ترحم نسبت به یک طرف. دوم احساس ناخوشایند نسبت به شخص دیگر. چون قضیه طرفینی است، معمولاً مسائل طرفینی است. این نسبت به او این کار را انجام داده است او نسبت به او، او نسبت به او این کار را انجام داده است، پس این‌طور. تا انسان یک چیزی می‌شنود، این دو حالت در او پیدا می‌شود: اول ترحم نسبت به یکی و بعد احساس بد نسبت به طرف دیگر.

آن نفر اول را که من اصلاً نمی‌شناختم که این چه شخصی است، حالا احساس ترحم نسبت به او بکنیم یا نه، حالا یک شبی به طور ابهام در ذهنم بود. ولی نسبت به آن شخصی که مورد سوءظن است او را می‌شناسم، دیدم که دارم احساس بد پیدا می‌کنم، فوری رو کردم به او و گفتم از کجا این حرف‌هایی که به شما زده درست است؟ یک فکری کرد و گفت: بله، ما که نرفتم تحقیق کنیم. گفتم پس چرا بیان کردی؟ این مراقبه است؛ این یعنی خودش مراقبه. تا شما یک مطلبی را می‌شنوید نگوید آخ عجب آدمی است، این آخ را الان نگوید. آخ را یک ساعت دیگر بگویید، آخ را یک روز دیگر بگویید، الان بگویید این یک حرفی است که شنیدم، یک مطلبی شنیدیم، بلند شویم ببینیم غلط است درست است چی است، ته و توی آن را دریاوریم. چرا انسان بیخود به یک شخصی سوء ظن پیدا کند برویم، ته و توی آن را دریاوریم. لذا رو کردم به این شخص و گفتم اینکه شما می‌گویید من از این شخص بعید می‌دانم این بیاید این را انجام بدهد. می‌گوید من

هم همین طور بعید می دانم، من هم بعید می دانم. بعد خودش گفت روی این حساب اصلا نباید روی این فکر کرد، باید گذاشت که مطالب او را هم بشنویم و ببینیم. حالا که این طور شد نفس نسبت به هر دو طرف صاف شد، بالانس شد، نسبت به یکی پایین تر نیامد از نسبت دیگری. این خوب است که انسان در ارتباطش با افراد یک طرفه نباشد، یکی بیاید پایین یکی برود بالا؛ چون یکی بیاید پایین آنکه رفته می شود سوء ظن. سوء ظن نسبت به رفیق، اصلا رفیق هم نه، نسبت به یک مؤمنی، مگر حالا نسبت به مؤمن باشد انسان هر چه می خواهد بگوید؟ در عالم فقط رفیق است غیر رفیق آدم نیستند؟ نه، این همه هستند افراد خوب، صلحا، افراد صحیح، اصلا غیر رفیق هم باشد مگر انسان باید به افراد عادی سوء ظن داشته باشد؟ حتی فرد، فرد عادی باشد. باید خودمان را اصلاح کنیم. حالت توحید و هم نوع دوستی را گسترش و توسعه بدهیم، نه اینکه بیایم منحصر کنیم در یک عده و آن عده را غریب و سرند کنیم یک چند نفری در آن بماند و بعد تمام محسنات را بر آنها و مقبحات را بر دیگران بزنیم. مسئله این طور نیست.

پس بنابراین بخصوص در ماه رجب و شعبان باید دقت کنیم مطالب را که می شنویم فوری قضاوت نکنیم آخ، این آخ چیست. باختی، آخ یعنی باخت. آخ یک ت این طرف اضافه کنیم یک ب هم اولش اضافه کنیم تا شما می گویی آخ یعنی باخت. آخ ندارد وای ندارد، عجب ندارد، نه. اصلاح خیال. از یکی از عرفا پرسیدند که توحید چیست؟ گفت توحید تصحیح الخیال، خیالت را درست کن می شود توحید. البته این خیلی معنای وسیعی دارد، خیلی معنای وسیعی است. خیالت را درست کن، و همت را درست کن، تا کسی یک چیزی گفت چشمانت این طوری نشود، اینکه چشمانت این طوری می شود خیالت خراب است. در توهم هستی، قوه عاقله کار نمی کند، واهمه کار می کند، متخیله قاهر است بر نفس و بر ذهن، آن قوه متوهمه آمده و در اینجا غلبه کرده است.

در اینجا انسان باید چه کند؟ راه هایی را که می بیند ممکن است که آن راه ها انسان را به خیال و به واهمه درآورد آن راه ها را ببندد. راه های نفوذ شیطان را انسان باید ببندد و سد کند. احتمال می دهد اگر برود این تقاضا را از رفیقش کند رفیقش به او پاسخ منفی می دهد، نرود این تقاضا را کند. چرا؟ چون رفتن و تقاضا کردن به معنای مهیا کردن بستر نفوذ شیطان است در نفس. ولی از اول اگر شما آمدی این را بستید، مسدود کردید، دیگر شیطان از کجا بیاید؟ اگر می خواهید تقاضا کنید بروید از غریبه کنید که اگر هم پاسخ منفی داد طوری نمی شود. می خواهید یک چیزی بخرید مگر حتما باید از رفیق بخرید؟ شما که می خواهید این را از رفیق بخری - ببینید من دارم هی مسئله را می آورم پایین، جزئی می کنم مصداقی می کنم. گرچه مرحوم آقا به من فرمودند قضایا را مصداقی و جزئی نکن، ولی چاره ای ندارم، چاره ندارم، چه کنم - می خواهید بروید از رفیق یک جنس بخرید، جنس را خریدید هفته بعد فلان رفیق می گوید چند خریدی؟ این قدر خریدم. اگران خریدی! اینکه قیمتش این قدر نیست، به تو انداخته بابا، بلند شو برو پس بده بلند شو برو پس بده! می خواهی

برو بلند شو برو آن مغازه، آن یکی را نگاه کن، آن مغازه ارزانترش را دارد. چه کسی دارد همه این خیالات را می‌اندازد؟ شیطان، حضرت شیطان آمده، اینجا ایستاده به این رفیق می‌گوید. آن رفیق که دارد می‌گوید گران داده خودش یک شیطان است! خیال نکن رفیق سلوکیت است، شیطان است به شکل رفیق سلوکی درآمده، شیطان است! رفته در کله او، چرا در کله آن یکی نرفت؟ چرا در دل آن یکی نرفت؟ چون او بسته، او تا می‌آید بگوید چند خریدی، به تو چه مربوط است چند خریدم، هرچه خریدم خریدم، چه کار داری؟! چرا انسان باید یک چیزی را از یک رفیق می‌خرد بلند شود بیاید به بقیه بگوید؟ آقا این را خریدم یک قیمتی خریدم شما هم بروید بخرید. تا می‌گویی این قدر عجب جدی می‌گویی! حالا جای دیگر هم برو ببین! نگفتی که به او پس نمی‌دهی! شاید پس بدهی، خیار غبن و از این چیزهای غبن و بادمجان غبن و کدوی غبن و از این چیزهایی که در فقه و اهل علم و اهل فضل است و اینها بلد هستند هان گذاشتی یا نه. من می‌گویم همین امشب بلند شو برو یک گشتی بزن یک پرس‌وجویی بکن تمام اینها چیست همه شیطان است، خریدی تمام شد و رفت، دیگر این حرف‌ها ندارد. دیگر این وسوسه‌ها برای چیست؟ این تخیلات چیست؟

ببینید، مصداق دارم برای شما تعیین می‌کنم. اینها چیست؟ همه شیطان است. ببندید، آقا کی گفته اصلاً بروی از رفیق بگیری نرو آقا بلند شو برو از غریبه بگیر که اگر معلوم شد گران است که اگر فحش هم بدهی به جایی برنخورد، برو بزن در سر همدیگر یک چوب تو دست بگیر یک چوب هم او، هرچه گرفتی. چرا رفیق باید باشد؟ اینجا است که شیطان از همین جا وارد می‌شود، قشنگ از همین نقطه وارد می‌شود. همین که شما نسبت به رفیق سوءظن پیدا کردی ماه رجب رفت، تمام شد، رفت! حالا برو پیدایش کن. تمام شد. ماه رجب رفت نوبت شعبان هم می‌رسد برو یک چیز دیگر بخر هم برای شعبان! یکی دیگر هم برای رمضان! ماه رجب رفت این برای این. باید چکار کرد؟ باید بست، یک کاری کرده یک چیزی خرید بست.

چرا مرحوم آقا می‌فرمودند نسبت به مسائل ازدواج و مسکن و اشتغالتان به من مراجعه نکنید، تا حالا علت آن را متوجه شدید؟ مرحوم آقا قبلاً این‌طور نبودند. آنچه که ما از ایشان به یاد داریم نسبت به مسائل افراد دخالت می‌کردند و آن زمانی که رفقا معدود بودند و تکرر پیدا نکرده بودند. در اشتغالشان در ازدواجشان در سکنایشان اظهار نظر می‌کردند و تعیین می‌کردند و تکلیف می‌کردند، تکلیف می‌کردند. ولی بعداً این‌طور نشد و رسماً اعلان کردند و به من فرمودند به رفقا بگو دیگر از این به بعد، نسبت به این مسائل به من مراجعه نکنند. فقط نسبت به مسائل شرعی که بالاخره ایشان مرجع آنها بودند و همین‌طور نسبت به مسائل سلوکی، فقط همین قضیه. اما اینکه ازدواج بکنیم، این دختر شایسته است یا نیست، یا این پسر الان آمادگی و تناسب با ازدواج و انتساب به ما را دارد، الان با این شریک ما شرکت داشته باشیم، و اینجا و آنجا از این مسائل دیگر با من صحبت نکنید. می‌دانید چرا؟! تا حالا فکر کردید؟ بعضی در همان موقع می‌گفتند بالاخره افراد هی می‌آیند

سؤال می‌کنند وقت ایشان را می‌گیرند، البته اینها بوده، چیزهای عادی و پیش پا افتاده که اینها سؤال کردن ندارد.

یک وقت یکی از این شهرستان‌ها تلفن کرده بود به ایشان و می‌گفت که راجع به فلان قضیه ما چه کنیم/ یک مسئله اجتماعی بود. ایشان به من فرمودند برو به ایشان بگو که آخر اینها در تلفن گفتن دارد. مگر این همه ما بیان نکردیم، دیگر برای مرغ و خروستان که ما دیگر نباید تکلیف تعیین کنیم و حرف بزنیم. برمی‌داشتند سؤال می‌کردند، سؤالات بیخود می‌کردند، حرف‌هایی می‌زدند، نمی‌بایست بزنند جایش نبود، صلاح نبود، هر چیزی که نمی‌شود مطرح کرد هر چیزی که نمی‌شود گفت. بالاخره انسان باید این عقل را به کار بیندازد، مطالب گفته شده است مسائل گفته شده است کلیات گفته شده است. بحمدالله جای شبهه باقی نیست. این- طور بعضی تفسیر می‌کردند.

ولی مسئله این‌طور نبود، مسئله این‌طور بود که افراد نسبت به استقامت و ثبات و پایداری در مسائل خودشان دارای مراتب مختلفی هستند و همه به یک شکل نیستند؛ یکی با پنجاه هزار تومان بار زمین می‌گذارد، یکی با یک به تو مربوط نیست گفتن شانه خالی می‌کند، یکی با یک اخم سلوک را کنار می‌گذارد، یکی با یک بی‌اعتنایی از خدا و رسول دست برمی‌دارد، یکی هم هرچه بر سرش آوردند مانند میخ مستقیم‌تر و محکم‌تر و پابرجاتر است. افراد دارای مراتب مختلف هستند. در این صورت تکلیف چیست؟ می‌آیند از مرحوم آقا سؤال می‌کنند آقا این کار را انجام بدهیم یا ندهیم؟ ایشان بگویند انجام بدهید، ممکن است که او به واسطه انجام دادن به یک فرح و مسرت و توقع و آرزویی که دارد برسد. بسیار عجب آقای خوبی است بین نگاه کن عاقبت کار را دید، از او سؤال کردم جواب دید، رسیدیم به مسئله و مقصود و بنابراین ارادتش نسبت به آقا بیشتر می‌شود. که این آقا، آقایی است که فرض کنید که استخاره نکرده تأمل نکرده آمده مطلب را گفته و به نفع ما هم در اینجا درآمد. هان! یک وقتی هم ممکن است قضیه این جور نباشد! ای دَدَم وای ای ددم وای! آقا می‌فرمایند و اتفاق افتاده من بارها دیدم بارها دیدم یک انبانی از این مسائل در سینه دارم ضرورتی بر افشای آن نیست، بماند. آقا یک مطلبی را می‌فرمایند یک مرتبه برخلاف توقع درمی‌آید، می‌گویند که بله آقا این معامله را بروید انجام بدهید. طرف می‌رود در معامله شکست می‌خورد و ورشکست می‌شود اصلاً بالاتر از این. ای ددم این را می‌گفتند علم غیب دارد؟ این را رفقا می‌گفتند علم غیب دارد؟ این را می‌گفتند از وقایع خبر دارد؟ این را می‌گفتند از پس پرده مطلع است/ پس چرا این‌جوری درآمد؟

آقا برو ازدواج کن، می‌رفت ازدواج می‌کرد مطابق با میلش نبود! ای داد بیداد حالا چکار کنم این روی دست ما مانده است، هیچ کاریش نمی‌شود کرد. عجب! ما را باش نگاه کردیم چه چیز به آن خوبی از دست دادیم آمدند به ما چکار کردند! ما رفتیم با آقا مشورت کردیم آقا گفتند نه آقا به صلاح شما این است حالا آمدیم ازدواج کردیم این کیست بابا، این چه ربطی به آن دارد این چه ارتباطی دارد. حالا می‌نشیند خودش را

می خورد، می زند در سرش ای خاک بر سر من که رفتم و با آقا مشورت کردم! تمام شد، فاتحه فاتحه، حلوا و قهوه هم باید تقسیم کنند.

افراد در ارتباط با بزرگان با اولیاء خدا دو جنبه دارند: جنبه اول، جنبه اعتماد که اینها فرد بزرگی هستند، شخصی هستند که نسبت به بعضی مسائل اطلاع دارند، اینها افرادی هستند که افقشان و دیدگاهشان بالاتر ممکن است باشد، بر این اساس رفت و آمد می کنند، می آیند می روند کارهایشان را بر این اساس قرار می دهند، امورشان را بر این اساس قرار می دهند، ارتباطاتشان را بر این اساس قرار می دهند، معاشرت هایشان را روی این قضیه قرار می دهند. توجه کنید این یک طرف قضیه.

طرف دیگر که مشکل است، میزان استعداد نفس آنها در قبال این باور است. این درد است، این است که در قبال این باور چقدر نفس پایدار است، چقدر مستقیم است، چقدر می ایستد. اینجاست که ضربه وارد می شود. اگر یک فرد دیگر که استاد او نبود و مورد مشورت قرار می گرفت، به سلوک او که ضربه وارد نمی شود می گوید با یک فرد غریبه مشورت کردم چشمم درآید می خواستم نکنم بالاتر از این، سلوکش او سرجایش است، نمازش سرجایش است، عبادتش سرجایش است، ارتباطش سرجایش است، چیزی از جا تکان نمی خورد. همان ده درصدی که دارد باقی می ماند، همان پانزده درصدی که دارد باقی می ماند. چرا؟ چون او غریبه است. ولی اگر آمد با مرحوم آقایی مشورت کرد و بعد مخالف با توقعش از کار درآمد، آن پانزده درصد هم از بین می رود، می شود صفر. اینجا است که ایشان می گوید نیاید پیش من و از من مشورت نخواهید، برای این است. برای این است که افراد آمادگی پذیرش ندارند، با یک خلاف و توقع، آسمان را به زمین می دوزند که می دوزند! چه شده یک خلاف توقع شده که چه خبرت است بابا برو پی کارت، چه شده است؟ چه مسئله ای اتفاق افتاده است که دیگر سلوک باید برود کنار خدا و پیغمبر باید برود کنار؟ **فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (النساء، 65) برای چیست؟ برای اینجا است دیگر. خدا صریحا دارد به مردم می گوید مردم بیایید ایمانتان دارد کجا می رود، اعتقاداتان کجا دارد می رود، باورتان کجا دارد می رود. آقا با یک نفر دیگر دعوا داری تو یا ظالم هستی یا مظلوم هستی، رفتی پیش پیغمبر، پیغمبر آمد گفت حق با او است و گیرم بر اینکه حق با تو باشد در نفس خودت، این قدر قیمت ندارد ارزش ندارد پیغمبر که بگوید فرض کنید که این را در آنجا بده صرف کن، این قدر حرف پیغمبر ارزش ندارد؟ اگر پیغمبر می آمد به تو می گفت این ده هزار تومان را در فلان جا بده، می دادی یا نمی دادی؟ بله یا رسول الله بفرمایید بیایید. حالا پیغمبر می گوید این ده هزار تومانی مابه التنازع بین تو و او است مال او است. چرا داد می زنی؟ چرا قاطی کردی؟ چرا قاط زدی؟ خیلی خب، فرض کن از اول پیغمبر گفته این ده هزار تومان را بده می خواهم به فقیر بدهم می دادی یا نمی دادی؟ حالا این جور گفته. مگر تو پیغمبر را قبول نداری چرا قاطی کردی؟

این را دیگر ما باید خودمان بیاییم برورانیم، مسائل آن و مصادیق آن را اینها را بیاییم، سلوک چیست؟ سلوک این است که مبانی را بدهند به دست انسان آدم بگیرد و خودش مصادیق را تعیین کند و جلو برود. دیگر در هر جزء جزئی نیاید هی بگوید آقا چه شد آقا این آقا این. خودش بگیرد دیگر مطلب را و دیگر استفاده کند از آن کلیات و حرکت کند و برود. تو این قدر به کلام پیغمبر ارزش قائل نیستی که اگر پیغمبر ابتداءً بگوید این کار را انجام بدهی یا ندهی! اگر ندهی خاک بر سرت کنند با آن سلامت! خاک بر سرت کنند با آن سلامت! اگر هم قائل هستی خیلی خوب، آقا در این قضیه حق با تو است. می گوید حق با من است. پیغمبر گفته حق با این است گفته که گفته، تمام شد و رفت چه فرقی کرد، چه فرق می کند؟ یعنی یک در میلیون ما نباید احتمال بدهیم که اشتباه می کنیم. یک در میلیون بابا که آمد و اشتباه کردیم. اصلاً در اینجا حق با ما است، پیغمبر صلاح نمی داند که این حق به ما برسد. چه می گوید؟ صلاح نمی داند. مگر هر وقتی که حق با هر کسی است باید به آن برسد؟ امام حسین بر حق بود یا یزید؟ خلافت حق امام حسین بود یا حق یزید بود؟ حق امام حسین بود حالا امام حسین به خلافت رسید نه، یزید رسید. خلافت حق علی بود یا حق ابوبکر بود؟ حق که بود؟ حق امام حسن بود یا حق معاویه بود؟ حق امام زین العابدین بود یا عبدالملک مروان بود؟ حق کی بود؟ حق اینها بود. حالا اینها رسیدند یا نرسیدند؟ نرسیدند. مگر قرار بر این است که هر چیزی که حق هر کسی بود برسد. خلافت حق امام رضا بود یا مأمون ملعون؟ حق امام رضا بود. ولی رسید؟ نرسید. در اینجا مصلحت این است که رسول خدا می گوید این شخص به این حق نرسد. خوب نرسد که نرسد، بردار برو. مثل اینکه از اول گفته مالت را بده به این، اگر از اول می گفت مالت را بده به این می گفتی رسول خدا چرا؟ چرا ندارد. پس این دعوا و مدعا چیست؟ کجا رفت؟ این ادعاها! این تسلیمها! این قبول همه نوع مشقات و همه اینها کجا رفت؟ این حرفها کجا رفت. پس همه کشک بود باباجان، کشک بود، پشم بود!

لذا مرحوم آقا می فرمودند اینکه من بیایید با من مشورت کنید نه بخاطر این است که من بخل می کنم و به شما نمی گویم، من بخیل نیستم و نه به خاطر این است که من علم ندارم که من جاهل نیستم و نه به خاطر این است که من نسبت به رفیقم نارفاقتی می کنم که از همه رفیق ترم و به افراد دلسوزترم. ولی چه کنم که در موقعیتی تو قرار داری که اگر بخواهی این را از من درخواست کنی و خلاف درآید آن سی درصدت را از دست می دهی. لذا از اول نیا که آن سی درصدت را داشته باشی. این را می گویند راه شیطان را بستن، راه نفوذ شیطان را بستن. مرحوم آقا برای همین به بنده فرمودند که در این سه مسئله مورد مشورت خودت را قرار نده، بخاطر این است. و استدعای بنده از رفقا و دوستان این است که اگر تا به حال نسبت به این مسئله به طور واضح عرض نکردم دیگر از این به بعد این مسئله صراحتاً مطرح شده و این مسئله را رفقا مد نظر قرار بدهند که مسئله بسیار خطیری است و مسئله بسیار مهمی است. همین طور این قضیه نسبت به همه رفقا و همه افراد باید به همین کیفیت باشد. وقتی که ما می بینیم یک مسئله می خواهد اتفاق بیفتد که راه نفوذ شیطان می خواهد

باز شود نرویم، جلوی آن بایستیم، آن راه را ببندیم، تا اینکه این زمینه و بستر مساعد پیدا نشود. مگر اینکه یک شخصی تکلیف شود، آن یک مسئله دیگری است تکلیف بشود که این قضیه، قضیه تکلیف است که باید این کار انجام شود و آن مطلب به نحو دیگری خواهد بود.

علی کل حال مسئله را انسان باید از این دیدگاه مورد بررسی قرار بدهد که مراقبه عبارت است از تصحیح خیال و وهم، از بین بردن اوهام و تصحیح کردن خیال که در این ماه انسان باید در آنچه که تا به حال می شنیده، در آن افکاری که تا به حال داشته، در آن قضاوت هایی که تا به حال می کرده، در آن نگرشی که تا به حال داشته نسبت به آنها تجدید نظر کند و نفس خود را صاف کند تا اینکه آمادگی برای درک فیوضات او بیشتر شود.

ان شاء الله از خداوند می خواهیم که ما را در این ماه مبارک موفق بدارد به آنچه که مورد رضای او و رضای اولیای او است و از آن تحفه های گران سنگ که ما واقعا نمی دانیم، واقعا نمی دانیم، آنچه را که برای ما در طول سال پیش می آید، چه خطراتی از ما در طول سال رد می شود و ما خبر نداریم که از کجا این خطرات رد شده و چه مواهبی که در طول سال برای ما پیدا می شود و ما اینها را صدفه و اتفاقی می پنداریم، اینها همه به برکات امشب و امثال امشب است که خداوند برای ما تقدیر می کند.

ان شاء الله امیدواریم که خداوند آنچه که برای رسول و ذریه او و اهل بیت او نصیب کرده است ما را هم در آن نصیب شریک قرار بدهد و از هر چه که بدی و غیریت و دوری از رحمت او آنها را برحذر داشته است ما را نیز برحذر بدارد. سایه مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بر سر همه ما مستدام بدارد. در این ماه از عنایات خاصه آن حضرت همه را بهره مند بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد